

و او در حکومت شاهزاده محمدولی میرزا بسی مقرب و دایم الحضور بود
 بلکه تا اندازه دخالت در امر فرمانداری مینمود تا آنکه دو سال ۱۲۴۳
 که سال هفتم حکمرانی شاهزاده بود حادثه رخ داد که شرح بدینگونه
 است - خبری در یزد منتشر شد که محمد قاسمخان گرجی بطنیان سربرداشته
 بالشرکی جرایب طرفدار العباد و رهسپار است شاهزاده بغایت اندیشناک
 گردیده صلاح خود را بر آن دید پیش از افروختن آتش جنگ جای پیردازد
 و بمرگ روانه گردید فوری بیایغ دولت آباد نقل مکان نموده نیابت حکومت
 را بعهده امیر مؤید آنها ده عا ئله و فرزندان خویش را هم در یزد گذاشته
 با عده از ملازمان عازم طهران شد ضمناً باید دانست که این شاهزاده قاجار با
 همه او را در اذکار و صدقات جاریه دو خوی ناپسند داشت که هر جا
 بحکومت میرفت مردم را متنفر میساخت یکی طمع و دیگری خشونت و درشتی
 چنانکه مردم خراسان بسبب همین دو خصالت با او مخالف بودند در یزد هم
 پس از چندی مردم از او برگشته دیری بود که ملامت و مذمت او بر سر زبانها
 بود و شکایات کتبی هم بمرکز میگردند بحال پس از ورود بطهران با پدر
 تا جدار خود مذاکره و مشاوره نموده فوجی از لشکر هداوند را از خدا
 و ندر کشور گرفته بزم گوشمال قاسمخان عنایت بازگشت بیزد نمود مردم این
 سامان را گمان بود که چون شکایات بسیار بوسیله بزرگان اصفهان و کاشان
 بگوش پدر تا جدارش رسانده اند باین زودیها او را بیزد نخواهند فرستاد
 همینکه نسیم نو میدی و زیدن گرفت مردم نزد نواب عبدالرضا خان شتافته
 خبری خود را از حکومت شاهزاده ابراز داشته در صد چاره جزئی بر
 آمدند تا کار بجائی کشید که گروهی زبان بتهدید گشوده در دارالحکومه
 فریاد برآشیدند که اگر نواب امیر مؤید بعرض مانر سد دست تعدی بهال و

با غنائم بتصرف سواران امیر مؤید در آمد اما کرمائیان هم جسور شده
عباسقلی میرزا را بشهر راه ندادند ناچار در یکی از باغهای بیرون شهر
روزی چند بسر برده نامه وقاصدی نزد خال بیهمال خویش حسنعلی میرزا
فرمانفرمای فارس فرستاده او را بشفاعت برانگیختن قاسمخان نیز در بهم
گرفتار بمباران اهالی شده بیستان گریخت و قضیه خاتمه یافت

عزیمت شجاع السلطنه بکرمان

پس از آنکه محمدولی میرزا در نائین با اهل حرم خود ملاقات نموده بر
گزارش کار آگاه شد از آمدن بیزد منصرف شد زیرا چندان دانست که
عبدالرضا خان او را بیزد راه نخواستند او شهرت افتاده بود که امیر مؤید
متمرد شده هیچ فرمانداری را بیزد راه نخواستند داد: در آن
اوقات شاهزاده شجاع السلطنه از جنگ روس بر گشته بود و امور کرمان
در غایت اغتشاش بود و اصلاح آنرا بعهده وی گذارده بودند و با پانزده
هزار پیاده و سوار عازم آن دیار شده در اردستان با شاهزاده محمدولی
میرزا ملاقات کرده معلوم داشت که از طهران باو دستور رسیده که در آمدن بیزد
خودداری کرده بمرکز برگردد و شجاع السلطنه هم آنرا قاطعاً بید و تاقید نموده
او را روانه ساخت اما همینکه خبر توجه شجاع السلطنه بمردم بیزد رسید
از اعلی و ادنی مضطرب شدند و بالاخره چند تن از سادات و اعیان شهر را
که از آنجمله بود حاج سید مهدی و حاج میرزا ابراهیم (؟) بظفر غند (جوگند)
فرستادند و آنها هم جمعی از علمای اصفهانرا برانگیختند و از هر طرف ارسال
رسائل و رسل صورت بست که شاید شاهزاده بیزد دور و درنگند تا بالاخره
قول قطعی داد که یکشب بیشتر در بیزد توقف ننماید: و سائط اطمینان یافته
برگشتند و امیر مؤید فرستاد باغ دوات آبا در افرش کردند و تمام لوازم
پذیرائی را بسنجیده مردم را هم به پیشباز فرستاد ولی خودش از ملاقات

حضرت والا خود را دور داشت و شاهزاده بهر نویدی خواست او را بحضور آورد ممکن نشد و امیر بمثل مشهور (دوری و دوستی) محکم تمسک نموده دامن حزم را از دست نداد و بزودی هم معلوم شد که دور اندیشی امیر مؤید بجا بوده و شاهزاده در صد گرفتن او زیرا پس از آنکه شاهزاده ما یوس شد که امیر بیای خود خود را بدام اندازد راز درونی را آشکار کرده بتصور اینکه امیر غافل است بقصد غافلگیری ناگهان فرمان یورش داده اینکه سواران هجوم کردند برای گرفتن شهر دیدند تمام سنگرها پراست از جمعیت تفنگچی بالاخره صدای گیر و دار بلند شد و بقا صله پنج ساعت چهل و شش تن از لشکر یان حضرت و الاطعمه کلوله جانستان و پنججاه نفر زخمی و پانصد نفر اسیر و دستگیر شدند: روز دیگر حمله و هجوم دیگر واقع شد و بی نهایت بطبع شاهزاده بر خورده و خشمناك بود و قصد داشت که تا کار را یکطرفی نکند بکرمان نرود و دولی نقشه عجیبی روی کار آمد که در وسط کار زار دوم قاصد از طهران رسید و فرمان تفویض حکومت با امیر مؤید رسانیده شاهزاده اکیداً ممنوع از جنگ و مأمور حرکت بکرمان شده بود تا چار شجاع السلطنه یز در ا گذاشته بکرمان رفت و یزد بتصرف امیر مؤید درآمد و همه این امور از موقع قیام امیر تا انتقال حکومت با و دو ماه طول کشید و لی باید دانست تدبیر این کار تمهید شده بود و در آغاز قیام امیر مؤید نواب میرزا عبدالحی و حاج رجبعلی مجتهد و چند نفر دیگر از محترمین در آمدت در طهران بانجام کار مشغول بودند تا رقم حکومت عبدالمرضا خان را صادر نمودند بمجملاً مردم یزد از این پیش آمد شاد شدند عبدالحی قضا ئی که در تذکره شعرا ذکرش گذشت چکامه در مبارزت و نیروی امیر انشا نمود که سه فر دس برای نمونه ذکر میشود

هزار بختی در زیر کوس رعد آهنگ هزار گردون در تحت توپ برق افشان
پراز هلال بسیط زمین ز نعل سمند پراز شهاب فضای فلک ز عو ك ستان

هوا کبود ز زبوره های آتشبار زمین ستوه ز جبازه های که کوهان
 پایان سخن در باره خاندان خان

پوشیده نماید که میرزا جعفر منشی در تاریخ خوانین که بقول خودش
 با میرامیر مؤید تالیف کرده ذکر از گرفتاری و قتل عبدالرضا خان و
 تجدید حکومت شاهزاده محمد ولی میرزا نکرده و معلوم نیست کتاب را
 پیش از آن حادثه ختم کرده بوده یا در ترك این قسمت تعمدی داشته در هر
 حال لازم است تا اندازه که تاریخ را از نقص و قصور برهانند یا این حال را
 بخامنه نتوان خود بیان نهایم و منشأ این بیان گفتار قدما و پیران آگاه
 ماست بویژه نواب و کیل التولیه میر سید محمد رضوی فرزند مرحوم میر سید
 حسن نواب رضوی که معاصر امیر مؤید بوده گوید نایب السلطنه عباس میرزای
 مشهور در سفر کرمان خود امیر مؤید را امان داد و با خود بدارالامان
 برد ولی عبدالرضا خان خودش حس کرد که بدام ریو و فریب افتاده
 (پدر کشته را کی بود آشتی؟) گویند در حوالی کرمان کبوتری را در
 هوا بضرب شمشیر دو نیمه کرده بر خاک افکند و نایب السلطنه بیکی از خالصان
 خود گفته بود امیر مؤید میخواهد دست خود را بمانشان دهد آن
 شخص بر اثر دوستی با امیر بدو گفته بود چه جای ابراز هنر است که اکنون
 باید خود را شکسته حال بگیری امیر مؤید در پاسخ میگوید من میدانم
 که در هر حال مرا خواهند کشت خواستم بدانند يك آدم عادی و بی هنر را
 نگشته است و انگهی عار است بر انسان که در گرفتاری خود را ذلیل و خوار سازد:
 باری عباس میرزا پس از فیصله امور کرمان عازم خراسان شد و امیر
 مؤید را همراه برده قائم مقام آستانه دانسته بود چه نیت در باره امیر دارند
 چون نمیتوانست آشکار در حضور شاهزاده او را تشویق بر تحصن کند
 بکنایه گفته بود - جو ار حضرت رضا عجب جای امن و پناهگاه خوبیست اگر

مرا ممکن بود هرگز از اینجا بیرون نمی رفتیم: ولی عبدالرضا خان یا ملتفت نشد یا نخواست متحصن شود و با شاهزاده از حرم بیرون آمده در همان روز او را گرفتند و روانه طهران کردند و عباس میرزا به محمدولی میرزا نوشت که اگر امیر را عفو کنی چنان میکنم که یزد را مادام العمر بتو و اگذارند و صد هزار تومان هم نقد میدهم برمیآید که خودش هم مایل بوده است که امیر در جوار حضرت متحصن شود بهر حال نایب السلطنه مایل نبود که امیر موید کشته شود شاهزاده محمدولی میرزا هم بطمع حکومت دائمی یزد و صد هزار تومان نقد حاضر شد که او را ببخشد و از کشتنش بگذرد اما زنها نیکه بقول مشهور از او دل پری داشتند بباستگان و مردان سلسله شان و لوله در انداختند و زمزمه بیغیرتی بلند ساختند و شاهزاده را بغیرت و عصبیت انداختند و هر کدام حربه گرفته بر امیر تا ختنند دیگر کیفیت قتل او معلوم نیست بعضی گویند که زنان او را با انواع حربه ها و فضاحتها کشته اند و بعضی گفته اند پیش از آنکه کار بدست زنان افتد امیر بدست خود خنجر بر شکم خویش زده و هر چه از دست زنان جاری شده بر جسد نیم مرده او بوده در هر صورت کار عبدالرضا خان در طهران ساخته شد و بار دیگر حکومت بی مانع و رقیب بشاهزاده تعلق گرفته با متعلقان خود بیزد آمد

فرزند امیر مؤید

عبدالرضا خان مانند همه خوانین و لود بوده و اولاد متعدد داشته اما از پسرهایش جز محمد ابراهیم خان ذکری در تار یخ نیست قدر مسلم اینکه پسر هنرمندش همان محمد ابراهیم خان بوده که بار دبیل تبعید شده و چنین مشهور است که او با عده از بستگان امیر و کلیه عاقله او تا مدت شانزده سال در اردبیل تحت نظر بودند و در دوره محمدشاه آزاد شدند و پس از آزادی محمد ابراهیم خان را بحکومت کاشان فرستادند

محمد عبد الله

آخرین غائله یزد در آن روزگار غائله محمد عبد الله بود که خلاصه اش اینست محمد عبد الله هم یکی از مردان زورمند و پردل در آن دوره بود و چند سال بعد از امیر مؤید او پا در رکاب کرد و زهر چشمی از وضع و شریف گرفت و چنان کرد که چندی هیچ حکومتی در یزد قرار و استقرار نداشت و هنوز بین مردم یزد سال خروج او يك تاريخ روشنی محسوب میشود که میگویند سال محمد عبد اللهی و علی المشهور پیش از قحطی هشتاد و هشت محمد عبد الله در تک و پو و تاخت و تاز بوده ولی بالاخره گرفتار و کشته شد و آرامشی نسبتاً در یزد و اطراف آن ولو موقت بودید گذشت

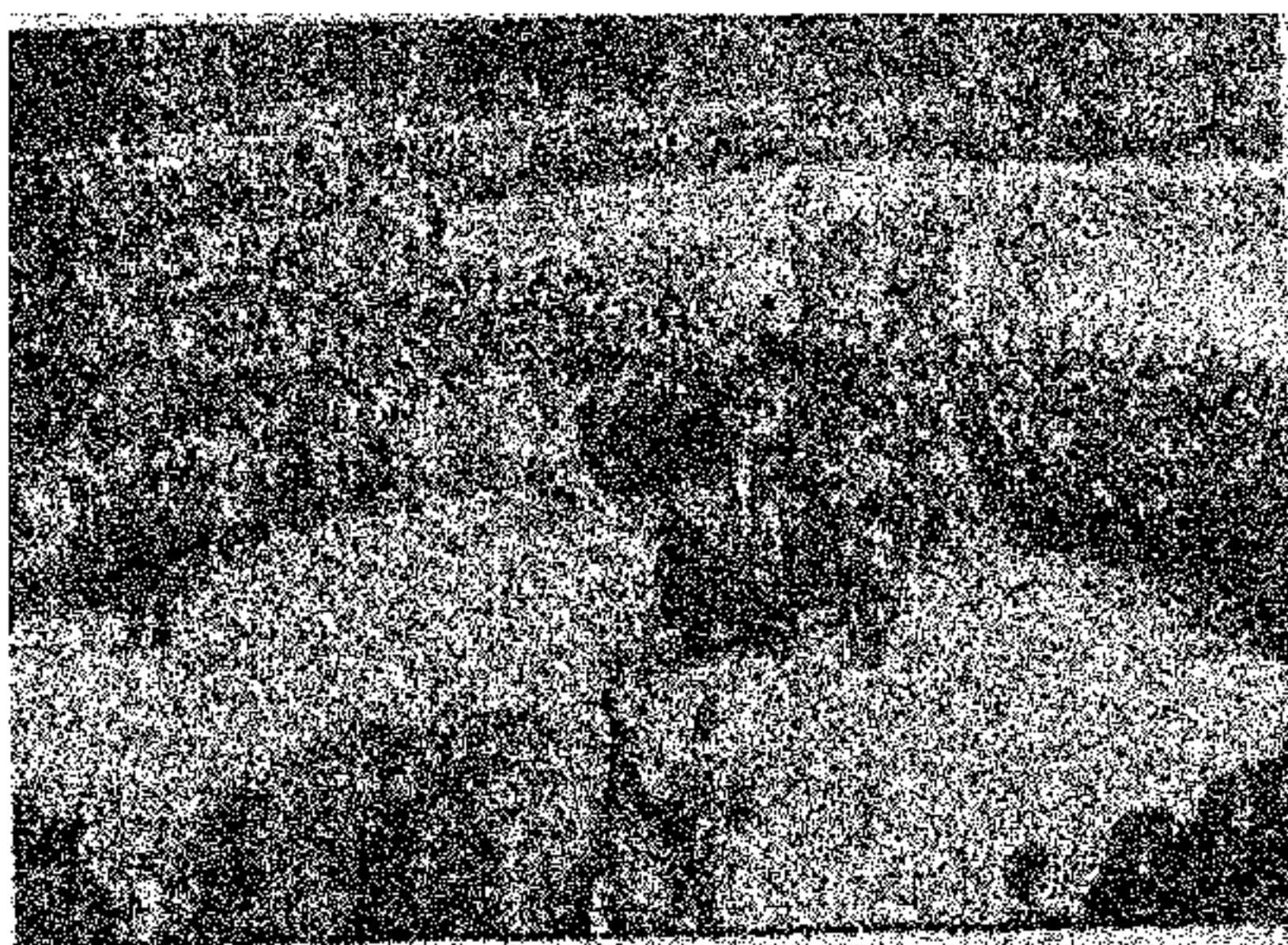
محمد عبدل - غیر از محمد عبد الله است

محمد عبدل که گاهی با محمد عبد الله مشبه شده متمر دو طاغی نبود بلکه یکی از پهلوانان نامی یزد بود و هنری در طهر آن بروز داد که بعد از پهلوان ابراهیم یزدی (تفتی) شخص اول شد

پهلوان ابراهیم

این شخص را که گاهی پهلوان پنبه گویند اصلاً از اهل تفت بود و در جوانی بحلاجی پنبه وندافی مشغول بوده سخنها در بزرگی جثه و قوت بازوی او گفته شده که اغلب آنها مقرون بصدق است سفری بطهران رفت و هنرهای از او سرزد که در نزد ناصر الدین شاه مقرب شد و بسا اول مخصوص شاهی شد و موظف گشت: اما قضیه محمد عبدل اینست که در بحبوحه اشتهار او و پهلوان پنبه تنی از پهلوانان خارج داخل طهر آن شده زورمندان پایتخت را بعصارت طلبید شاه فرمان داد که هر کس را پهلوان پنبه انتخاب میکند

بمیدان رود و با او کشتی کبر دپهلوان پنبه محمد عبدال را برگزید و روزی
 را برای انجام مصارعت معین کرده در روز موعود میدان ارک پر شد از
 لشکریان و درباریان و تماشایان اطراف حتی خود ناصرالدین شاه هم در
 غرفه که مشرف بر میدان بود نشسته قالیچه در میان میدان گسترده و دو
 پهلوان نامبرده تنگه پوشیده حاضر شدند و پهلوان پنبه دستشان را بدست
 هم گذاشت و کشتی آغاز شد



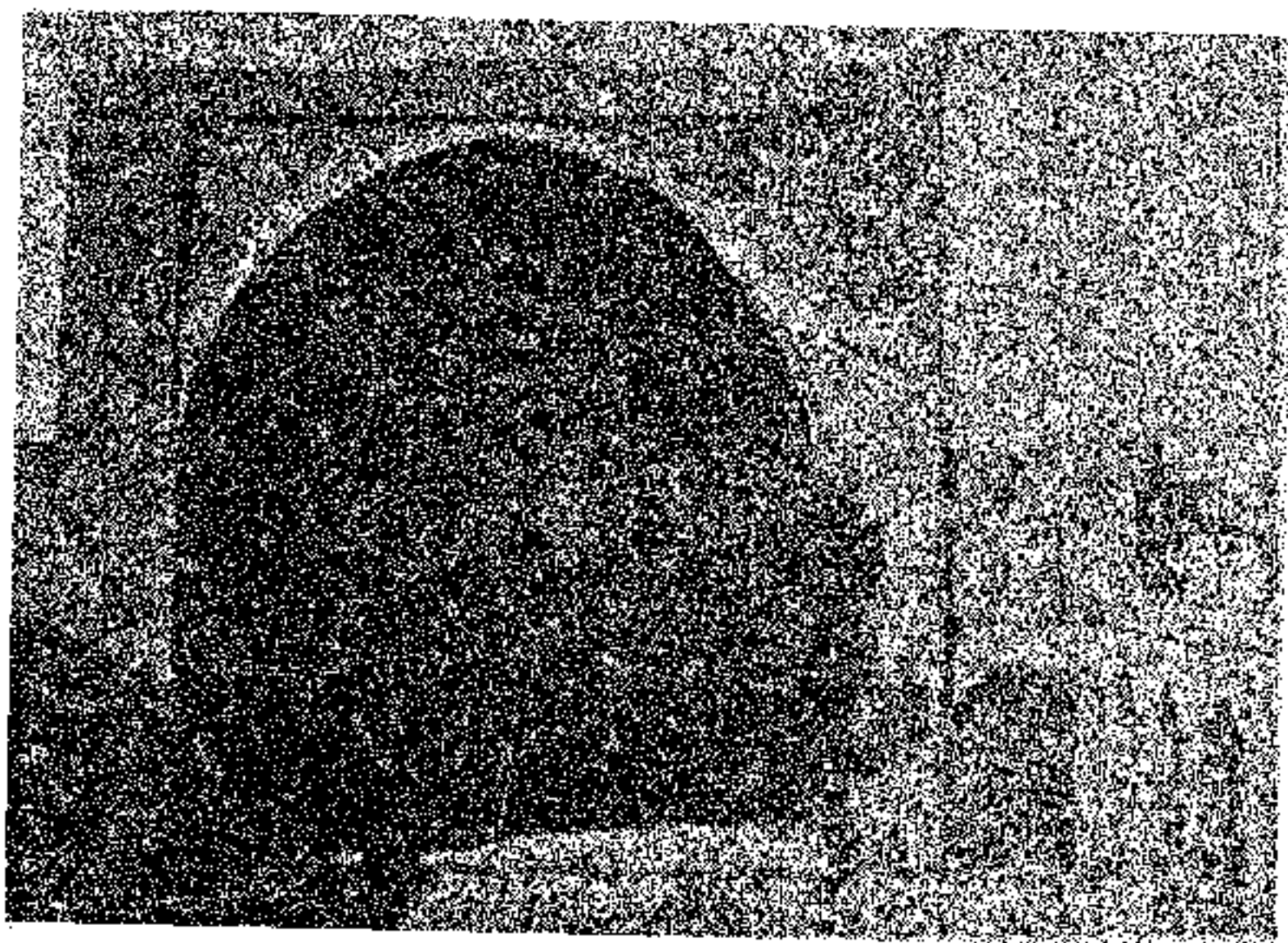
کشتی گیری محمد عبدال

پهلوان پنبه همانست که در عکس با کلاه تخم مرغی نیم رخ بلکه نیمی
 از طرف پشت سرش دیده میشود که با عصا ایستاده و پهلوانان کشتی گیر
 از همه مردم نزدیکتر است و شاه در غرفه بالا بوده که جز نقطه سیاه چیزی
 در عکس نمایان نیست: محمداکشتی دو پهلوان بیش از یکساعت طول کشیده در
 ساعت دوم محمد عبدال پهلوان غریب را بطرزی عجیب بلند کرده بر زمین
 زد که صدای شیون و غلغله و کف زدن و هلهله از مردم بلند شد و شاه از بالای

غرفه دشتی اشرقی برای محمدفر و ریخت و تعزیه تمام شد: در این زمان هم در یزد و تفت پهلوانان زورمند زیادند و یکی دو نفرشان در خدمت دولت در دایرة ورزش کار میکنند و لی موافق مقتضیات زمان شهرت و هیاهوی سابق را ندارند

مسجد ملا اسمعیل و بانوی آن

یکی از مساجد مهم یزد که امروزه دایر و پر رونق است مسجد ملا اسمعیل است این مسجد از زینتهای ظاهریه مانند کاشی و کتیبه و نقاشی هرکنار است ولی ساختمان آن و ارتفاع گنبد و پیش طاق و وسعت آن از صحن و رواق و گرمخانه و مدرسه که جنب آنست در درجه اول واقع است و از هرجهت بعد از مسجد جمعه و مسجد میرچنق بر همه مساجد یزد مزیت دارد



عکس مسجد ملا اسمعیل

این مسجد را مرحوم آیه الله آخوند ملا اسمعیل عمداًئی در عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار در یزد ساخته است آیه الله نامبرده فرزند عبدالمملک یا

حاجی ملک عقدا ئی بوده تولدش در سال ۱۱۸۸ هجری در قصبه عقدا واقع شده و تحصیلاتش در نجف تکمیل یافته یکی از شاگردان برجسته شریف العلماء و بحرا علوم معروف و اخیراً مرجع تقلید و در یزد آیه الله وحید بوده در سال ۱۲۰۸ از نجف بهزم زیارت مشهد رضوی حرکت کرده بعد از آن برای ملاقات ارجح نام خود بیزد آمده اهالی او زانگاه داشته فتاوی او را در موقع عمل گذاشته اند: آیه الله نامبرده علاوه از فقاہت نباهتی داشته که بد یگران شباہت نداشته و نیز همتش بلند و مقامش ارجحند بوده قریحه اش سرشار و مخصوصاً در سرودن اشعار عربی مهارتی داشته منظومه دارد در علم معانی و بیان مشتمل بر صد شعر که چون دوره آنگونه ادبیات آن هم عربی منقذی شده با اینکه نسخه اش را بدست آورده ایم دلیلی بر درجش نمی بینیم همین قدر میگوئیم که آن مائیه را بفصاحت آغاز نموده میفرماید

| | |
|---------------------------|--------------------------|
| فصاحة المفرد في سلامة | من نفرة فيه ومن غرابة |
| وكونه مخالف القياس | ثم التصحيح من كلام الناس |
| ما كان من تنافر سليماً | ولم يكن تأليفه سقيماً |
| وهو من التعقيد ايضاً خالي | وان يكن مطابقاً للحال |

و در بدیع با انجام رسانده میگوید

| | |
|-----------------------|------------------------------|
| ضربان لفظی کتجنیس ورد | اوقاب او تشریح او سجع ورد |
| و معنوی فهو كالتسهم | والجمع والتفريق والتقسيم الخ |

اما آثار و ابنیه او نخست تعمیر مدرسه محسنیه زیر دو منار که مخروبه بوده و تعمیر نموده دوم مزرعه در پشتکوه بنام خود (مزرعه آخوند) احداث نموده که در هندسه و طرح خیابان و ساختن اش سلیمه خوبی برود داده و مانند بهترین مدهای عصر حاضر است و سیصد نفر جمعیت دارد سیم مسجد نامبرده است که در اواخر عمر خود ساخته و مقبره در جوار آن پرداخته و در سال یکهزار و دوست و سی هجری در گذشته و در آن متبره مدفون گشته چند

نفر دیگر از مشاهیر هم که بیشترشان از نسل خودش بوده اند در آنجا
مدفونند تا لیفاتش سوای منظومه ناسپرده از اینقراری است

۱- کتاب حقائق الاصول ۲- فقه مشتمل بر شش مجلد ۳- در آداب
و سنن ۴- بعضی رسائل متفرقه و هیچکدام به چاپ نرسیده

حکام یزد در سلطنت ناصرالدین شاه

از سال ۱۲۶۴ که اول سلطنت ناصرالدین شاه است تا سال ۱۳۱۳
که پنجاه سال چند ماه کم است بیست و چهار فرماندار (حاکم) یزد آمده
که اسامی نوزده نفرشان در دسترس ماست و اینک مینگاریم

۱- سرتیپ خان بوزارت میرزا شفیع دوم از سال ۱۲۷۴- تا آخر
۷۵ دو سال: ۲- صاحب دیوان شیرازی ۱۲۷۶ یکسال ۳- اعتمادالدوله
۱۲۷۷ یکسال ۴- چشمیتالدوله ۱۲۷۸ یکسال ۵- مجدالدوله ۱۲۷۹
یکسال ۶- محمدخان والی ۱۲۸۰- ۸۷ هفت سال ۸- ابوالفتح میرزا مؤید-
الدوله ۱۲۸۷ یکسال ۸- اسکندر خان کرد ۲۲۸۸- ۹۰ دو سال ۹- نظام
الملک ۱۲۹۰ یکسال ۱۰- حسینقی خان مافی (سعدالملک نظام السلطنه)
۱۲۹۱- دو سال ۱۱- محمدخان والی دومین سفر ۱۲۹۳- ۹۷ چهار سال
۱۲- ابراهیم خلیل خان از طرف ظل السلطان ۱۲۹۷- ۳۰۳ شش سال
۱۳- معبدالملک شیرازی ۱۳۰۳ دو سال ۱۴- مصطفی قلیخان عرب
سهام السلطنه ۱۳۰۵ یکسال ۱۵- عمادالدوله عادل ۱۸۰۶ یکسال ۱۶-
اقبالالملک ۱۳۰۷ یکسال ۱۷- حسین میرزا جلالالدوله پسر ظل السلطان
۱۳۰۸- دو سال ۱۸- محمود آقا و میرزا محمد وزیر یزدی ۱۳۱۰- ۱۳ سه
سال ۱۹- جلالالدوله سفر دوم ۱۳۱۳- ۱۴ دو سال [در آن سال ناصر
الدین شاه کشته شد]

حکومت محمد خان والی

در میان ۲۴ نفر حکام نامبرده تنها محمد خان والی فرمانداری بود که خشنودی ملت را فراهم کرد و دو ات از اراضی بود بدلیل اینکه یکدفعه تا هفت سال و دفعه دیگر تا چهار سال حکومتش امتداد یافت بقدری از حکومت والی مردم ازدانی و عالی راضی بوده اند که هنوز ذکرش وارد زبانهاست مردی بود با دیانت و پارسا و با عاطفه و خیرخواه عدالتش ضرب المثل بود و خدا پرستیش مشهور محمد خان والی با بادی یزدهم مدد داده نخستین بنای مهم او بازار خان بود که تا این زمان چشم و چراغ یزد است تنها بازار خانست که سقفش مرتفع است و وسیع و روشن است اگر بازار خان والی از پیش و خیابان پهلوی از این زمان در یزد نباشد هیچ امارت شهرستانی که لایق تمدن عصر جدید باشد در اینجا نخواهد بود بحال بازار خان بشهر یزد آبروی زیادی داده و نیز کاروانسرای والی و مسجد والی و مسجدی که در دارالحکومه است با قسمتی از عمارت دارالحکومه و قنات مهدی آباد رستاق از بناهای اوست دیگر از بناهای او همین عمارت پست و تلگراف است که اکنون با جزئی تغییر مورد استفاده است و دیگر باغ خان است مشهور بباغ ناصریه که مردم باغ والی هم میگویند آن باغ هم از جا های خوبی است که والی احداث نمود در دو فرسخی یزد و سه فرسخی تفت نظر باینکه از اول فروردین تا آخر آبانها مدت هشتماه دائما مردم از این راه عبور کرده بتفت و بیلاقات میانکوه و پشتکوه میرفتند باغ نامبرده موقعیت بسیار خوبی داشت میان منزلی بود برای مسافرن با آن وسعت و زیبایی و عمارات قشنگی که در آن قرار داده بود و خود مؤلف را در نظر است که با چه اشتیاقی مسافرت پنج فرسخی تفت و شهر و بالعکس را انجام میداد برای اینکه یکی دو ساعت در باغ ناصریه گردش و تفریح نماید اما گزارش خرابی آن در دوره

مشروطیه بدان خواهد شد

یزد در دوره مشروطیت

از ابتدا که نغمه مشروطیت بلند شد عده کثیری از اهل یزد و اردکان شده بتشکیلات انجمنها و احزاب مبادرت کردند و در آن سالها که حزب سازی و دسته بندی سراسر ایران را احاطه کرده بود جوش و خروش یزدیها از همه جا افزون بوده یکدسته بمسلك دموکراسی گرائیدند و دسته دیگر اریستوکراسی شدند جمعی تابع تشکیلات بودند و جمعی بصد تشکیلات قدم میزدند یکدسته هم از اهل عامه و کلاه مجاهد شدند مخصوصا عکس از یکعده سادات و شیوخ معمم را دیدم که قطار فشنک بر روی شالهای کمر بسته و لوله تفنگشان از محاذی عامه گذشته بمحلا در هر سری سودائی بود و هر سری زیر عبا و ردائی چنان ولوله و هلپله برپا بود که گفתי شور نشور است دلها مسرور بود و سرها پر شور شی نبود که در گوشه انجمنی منعقد نشود و عده گردهم نشینند و طریقه در اجرای مقاصد نگزینند و حکومتی نبود که و اردبزد شود و پس از دوسه ماه مبتلی بصدت و تغالف یکی از آن دسته ها و احزاب نگردد و بالاخره بنیان کارش خراب نشود هر حا کمی که دوران فرمانداریش از یکسال فزون میشد موجب شکفت بود و برهان خوش رفتاری و سیاستمداری او تعجب نپایید کرد اگر بگوئیم کار بعضی احزاب بتکفیر و تدبیر یکدیگر کشید بلکه نخست کار بشلاق و زنجیر کشید و سپس امر بموزر و هفت تیر انجامید و قتلهائی واقع گردید که در عنوان پائین دیده میشود

حکومت معظم السلطنه کاشانی

قتل حاج محمد تقی مازار و برادرش ابوالقاسم و سید رضا لوطی
در سال ۱۳۲۵ که سال دوم مشروطه بود معظم السلطنه کاشانی

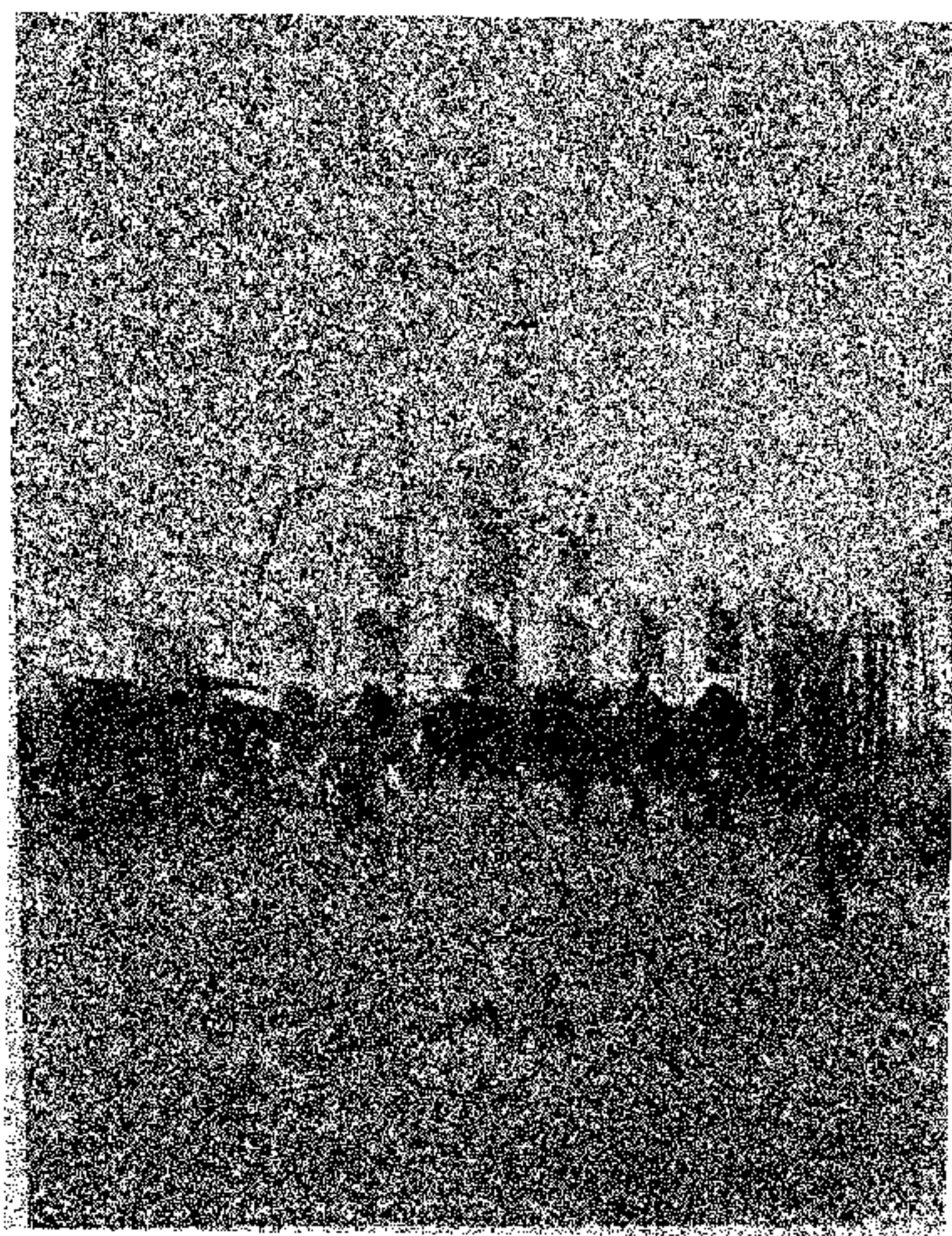
فرماندار یزد شد در مدت چهار ماه که زمام فرمانداری بدست او بود
 مفاسد و حوادث غیر منتظره رخ داد پیش از آمدن وی یزد حاج محمد تقی
 مازاری یکی از مشروطه خواهان جدی و صمیمی بود تا گفته پیدا است که
 در اینگونه مواقع دو طبقه از مردم عرض اندام میکنند یکی مردمان
 صمیمی که بتجدد ایمان و عقیده پیدا کرده اند و اساس تازه را بحق یا باطل
 مفید تشخیص داده برای اجرای آن فداکاری میکنند دوم کسانی که همیشه
 در کین نشسته اند تا امر تازه رخ دهد و علمداری پیدا کنند بیایند در پای
 علم اوسینه زنند و بهره برند طبقه اولی هستی میا زند و طبقه دوم میترند آنرا
 کیسه پر تهی و اینان را جیب تهی پر میشود حاج محمد تقی مازار از آن کسان
 بود که بمشروطه ایمان آورده بود و دست کرم باز کرده بود با دارائی
 سرشاری که داشت یوسف مشروطه را خریدار شد مردم را جمع کرد و
 بقنسولخانه انگلیس برد و مخار جشان متکفل شد و انجمنها تشکیل داد در پولها
 صرف کرد تا آنکه مستبدین برادرش ابوالقاسم را تحریک کردند اغراض
 فامیلی هم در میان بود و بالاخره ابوالقاسم بگشتن برادر مبارت کرده
 در ماه رمضان ۱۳۲۵ ورا گشت و با ما مزاده جعفر پناهنده شد چند ماه بعد
 از آن معظم السلطنه کاشی بفرمانداری یزد آمد و سید رضای لوطی را
 بریاست نظمی که آنروز هنوز بنام داروغه نامیده میشد نصب کرده سید رضا
 سابقه اش نیکو بود در حوادث عدیده قتل نفسهائی مرتکب شده بود بحاج
 معظم السلطنه و را بر کشیدن ابوالقاسم از بست اما مزاده تحریک کرده
 سید رضا با همراهان خود هجوم برده ابوالقاسم را در شب سه شنبه ۱۷
 ربیع الاول ۱۳۲۶ از بست کشید و بلافاصله بیاد اسلحه قتاله بست پس از
 قتل ابوالقاسم یزد منقلب شد و مردم از اطراف هجوم آورده بر اقبندان
 تفرق هم بشهر آمده سید رضا را جدا از حکمران خواستند معظم السلطنه
 هرچه کوشش کرد بلوی را خاموش کند نتوانست بالاخره گفت کالسه مرا

بیاورید تا از شهر شما بروم کالسکه اش را بستند و آوردند بر در دیوانخانه گفت نخست زنها سوار شوند بر وند بعد ما میرویم شور شیان که بیدار کار بودند احتمال دادند که میخواند سید رضا را با چادر زنانه فرار دهد گفتند هر زنیکه بخواند سوار شود باید زنان ما اورا کارش کرده بشناسند و سوار شود چون سخن بدینجا رسید معظم السلطنه رنگ نیرنگ را تغییر داد و بالاخره مطلب معلوم شد که حدس شور شیان صحیح بوده عاقبت ملجأ شد که سید رضا را تحویل دهد سید رضا بیرون آمد با قرآن سردست و کلمات ترندانه (همشهریها بالا غیرتاً) اما همشهریها که بر عقیده او آگاه بودند و همه را حبله میشناسا ختنند بر سرش تاخته چند نفری که پدر و برادر بخنجبر او از دست داده بودند سبقت بسته کارش را ساختند و معظم السلطنه را هم دیگر بحکومت نپذیرفتند

استاد محمد بناء و امیر اعظم

فتنه سوم از فتنه های مهمی که در دوره مشروطه رخ داد فتنه محمد بناء و امیر اعظم بود: استاد محمد بناء مرد قوی القالبی بود چنانکه در ساختمان منارهای تکیه امیر چقماق اشاره شد سالها میخواند استند آنرا بسازند و هیچ معمار و بنائی جرئت نکرد که بسا ختمان آن اقدام نماید تا این اواخر که استاد محمد اقدام کرده آنرا بدست خود بالا برد و حقاً در ساختمان آن هنری بر وز داد و کارهای او در دوره مشروطه هم حاکی از پردلی او بوده و گویا ترس و بیم در وجود این استاد معمار راه نداشته در هر صورت محرکینی او را تحریک کردند و خروجهی کرد و یراق بندانی چند بگرد خود گرد کرده تشکیل حکومت داد و در حدود یکمساء زمام حکومت را بدست گرفته بار دیگر چوب و فلک و شکنجه در کار آمد و شبها بیخالیهای تجار رفته پول میگردفتند چند تن از یراق بندان تفت هم با او هم دست

شده بودند و احدی شب در خانه خود خواب راحت نداشت تا اینکه امیر اعظم با استعداد کافی بدفع او مامور شده بیزد آمد و استاد محمد جای پر داخته بتفت پناه برد بتصور اینکه کوه را پناهی خود نماید و شکوه خود در ا



عکس منارهای امیر چقماق

نگاه دار دار ما امیر اعظم که استعدادش خوب بود با توپ و توپخانه بتفت رفته بالاخره استاد محمد از تحت بهرات و مروست گریخت و پس از چند سال

باز دستگیر شده بدار مجازات رفت و مردم تفت در آن حادثه زیان و ضرر کلی بردند اگر چه بر عمل امیر اعظم نمیتوان انتقاد کرد ولی اساساً آنگونه مأثورین در آن ادوار رفتارشان جز این نبود که فتح و شکستان هر دو برای رعایا زیان بار بود.

خلاصه کلام اینکه در این سنین و بحرانها که ذکر شد آبی آسایش برای مردم نبود تا استبداد جاری بود که حالش معلوم بود بعد از مشروطه هم رنگی تغییر کرده بود و قانونی در کار نبود چنانکه درین دعده لیه تا چندین سال وجود داشت و گاهی عدلیه تشکیل و مأموری کسب میشد و پس از شش ماه یکسال منحل میگشت و مجموع این حوادث بدلهای نو میدادار دلان امید میداد که (تایریشان نشود کار بسامان نرسد) و هر کسی گوش بدر و چشم براه میداشت که شاید (دستی از غیب برون آید و کاری بکند) آری کاری کرد و چه نیکو کاری که شرح آن در تاریخ معاصر آمده است.

اوضاع حکومتی یزد در مدت بیست سال

— دوره مشروطه —

بعضی چیزها جز بمقایسه نوع دیگر شناخته نمیشود گفتیم در مدت پنجاه سال دوره سلطنت ناصرالدین شاه با همه خرابیها بیست و چهار مرتبه فرمانداری یزد تغییر کرد اما از سال ۱۳۲۵ تا ۴۵ یعنی از آغاز مشروطه که ابتدای سلطنت محمد علی شاه است تا انتهای سلطنت احمد شاه که بیست سال است سی مرتبه حکومت یزد تغییر کرده حتی کار فرمانداری یزد بجائنی رسید که ما شاء الله پسر نایب حسین کاشی بکنفر را هزن مشهور بفرمانداری یزد آمد و دو ماه حکومت کرد بعضی حکام بختیاری و قشقائی هم کم از او نبودند که هر کدام سه ماه و ششماه حکمرانی کرده در همان مدت کم تعدی بسیار نمودند مردم را ببلوی و ضوضا و اخراج خود و امیداشتند: با اینکه نامهای سی نفر

حکام بیست ساله یزد با مدت حکومتشان جلوی روی مؤلف موجود است ذکر آنرا موجبی نمیبینیم لهذا از ذکر همه آنها بد و نفع ضیغم الدوله قشقائی و انتظام الملک عرب اکتفا میکنیم اینهم برای آنکه ارتباط دارد با خرابی باغ ناصریه و خرابیهای دیگر حتی خرابی کار شخص محترمی مانند مشیر الملک که چشم و چراغ یزد بود و همه مردم او را دوست میداشتند و کارهای خیرش سبب آن دوستی بود

ضیغم الدوله و مشیر الملک و باغ ناصریه

قبلا باید دانست که مشیر الملک یزدی از سلاله میرزا جعفر منشی (طرب) اصفهانی بود و داماد مرحوم میرزا محمد وزیر که از اواسط عهد ناصرالدین شاه تا ابتدای جلوس اعلیحضرت پهلوی همیشه وارد کار بود و مالیه یزد را کار اداره کرده کفالت حکومت هم متصدی شده بود مردی بود آبادی دوست و خیر خواه در همه دوره حیاتش مشغول حفر قنات و احداث مزارع و ساختمان حمام و مسجد و آب انبار و آسیا بوده ابنیه که تا کنون از او بیادگار است از اینقرار است اول اینکه بیست و پنج گرما به در یزد و حومه و قرای اطراف ساخته از کو چک و بزرگ زنانه و مردانه دوم اینکه هر جا را احداث میکرد نخست گرما به و مسجد و حسینیه و آب انبار برای آن میساخت و مخصوصا آب انبار خیر بزرگ است در یزد و نباید غفلت کرد حتی در آئینه هم که اگر یزد و آبادیهای اطرافش آب انبار نداشته باشد زندگی بر مردم سخت است زیرا کمی آب از یکطرف نداشتن یخچال متعدد و دور بودن کوه و برف از یکطرف آفتاب سوزان از یکطرف مردم را میسوزاند ولی آب انبارهای یزد که از آب های تفت و شیر کوه پر میشود و بهترین آبهای گوارا است خلق را در تمام سال آسوده میدارد سوم امر خیر مشیر الملک احداث قناتی است که اغلب آنها بفروش رسیده و اندکی باقی مانده مانند احمد آباد، نصمت آباد، امیر آباد، تعمیر با رچین، تعمیر حسن آباد حومه؟

احداث تقی آباد و غیره و غیره اکنون آمدیم بر سر باغ ناصریه یا باغ خان
والی باغی را که والی عالی مرتبه با خرجهای گزاف برپا کرد در این اواخر
چیزی نمانده بود که از حیث ارتفاع ساقط شود لهذا مشیر الممالک آنرا خریده
تعمیر نمود و برا و نقش و نگارهایی افزود و مبله‌های عالی بر آن قرار داد عماراتی تازه
ساخت و بمراتب آنرا از اول بهتر ساخت تا که آن ضیفم الدوله حاکم یزد شد و
مشیر الممالک را شبانه فرستاد گرفتند و با خفت و وهن جلب بیاباغ ناصریه کرده
از احمد آباد خودش بیاباغ خودش بردند و دو از ده هزار تومان جریمه
بی سبب و موجب بصرف استبداد از او گرفتند و معلوم است و صول چنین
یولی بی شکنجه هم نیست بجملا پس از شکنجه و خسارتی که بر مشیر وارد شد باغ
را هم سواران ضیفم هر چه ممکن بود خراب کردند و مبله‌ها را شکستند و زحمات
مشیر هدر شد تا چار بعد از عزل ضیفم مشیر هم برای خسارتی که داشت و بایست
محل آنرا تا مین نماید هم از دماغ سوختگی باغ را هزار عین فروخت و بموقعیت
ملی آن خاتمه داده شد اینست تفاوت بین حکام خوب و بد

حکومت انتظام الملک عرب عامری

و قتل حاج ملارضا

در سال ۱۳۲۶ بعد از رفتن معظم السلطنه انتظام الملک پسر سهام السلطنه
عرب بفرمانداری یزد آمد حاجی ملارضا یکی از علمای برجسته بلوک میبد بود
و بمشروطه مؤمن داشت چنان ایمانی که آنی از ترویج آن فرو گزار نمیگرد پیوسته
دسته می بست و با طرف رفته سینه زنان دعوت بمشروطه میکرد نوحه که برای
جناب مشروطه! ساخته و در ضمن سینه زدن میخواندند مصدر بدین فرد بود
« ما بنده خدا ئیم مشروطه را فدائیم » در سایه این نوحه سینه زنان بهر
طرف میرفتند و دعوت میکردند و از آن جمله با جمعی فزون از هزار نفر از
مردم بلوک بشهر آمد و همچنین آقا سید یحیی بلوکی از مجومرد با جمعی حرکت کرده

آمدند بشا هزاره فاضل و پیوسته بمشروطه دعوت میکردند همین که انتظام
 الملك خبر گرفت که مجلس شوری بتوپ بسته شده فرستاد حاجی ملارضا را از
 بلوك آور دهند و با سم اینکه چندی بزیارت مشهد رضوی بروید تا سرو صدا
 بخوابد او را تبعید کرده بعد از چند روز خبر فوتش بیز در سید و معلوم شد
 امام او را نطلبیده بوده است و زیارت نصیبش نشده از دنیا رفته است!
 (توضیحا در ساغند او را کشتند) از طرفی هم سادات شاهزاده فاضلی را که
 در ب حرم بر روی حاجی ملارضا و دسته اش باز کرده و خودشان هم قدری
 در راه مشروطه سینه زده بودند گرفته با طراف فرستاد که از جمله آنها بود
 آقا سید ابوالقاسم موسوی (پدر موسوی زاده که در عدلیه است)
 محملا بار دیگر استبداد در ارنک و روئی میدید شد (ولی دولت مستعجل بود)
 زیرا بقدری در مشروطه خواهی یزدیان صمیمیت و ایمان بود که مخصوصا دو
 و انتظ مهم مانند ملا عبدالکریم مسگر و آقا سید حسین طهرانی بر منبر نمیرفتند
 مگر برای تبلیغ مشروطه و ملا عبدالکریم بوکالت هم رسید ولی آن هم دولت
 مستعجل بود برای بقسمی که گفته شد بعد از غایب مجاهدین و مفلو بیت و فرار
 محمد علی میرزا ارنک از روی اهل استبداد دیرید و مشروطه خواهان آبروئی
 یافتند و جنگهای بزرگ بجنگهای کوچکی مبدل شد مانند دولت بین
 دو موکراتها و تشکیلیها و ضد تشکیلی و اینگونه خرافات که آنها هم کم از حرفهای
 دیگر نبود و بالاخره کار بزنجیر کشیدن بر سر هم برای رأی در وکالت خاتمه
 یافت: و ناگفته نماند از علمای دوره قاجار خاندان شیخ محمد حسن سبزواری
 مهم بود و آقا میرزا علی ترک و آقا محمد جعفر کرمانی و میرزا محمد تقی و میرزا
 محمد رضا کرمانشاهی و حاج ملا باقر اردکانی ولی در دوره مشروطه کسی
 از آنها نمانده بود فقط از بقایای ایشان آقا میر سید علی حابری بود که با
 مشروطه همراه بود و با بنوا سطره فرزندش حابری زاده کنونی با حرارت
 تمام بشروطه میپرداخت

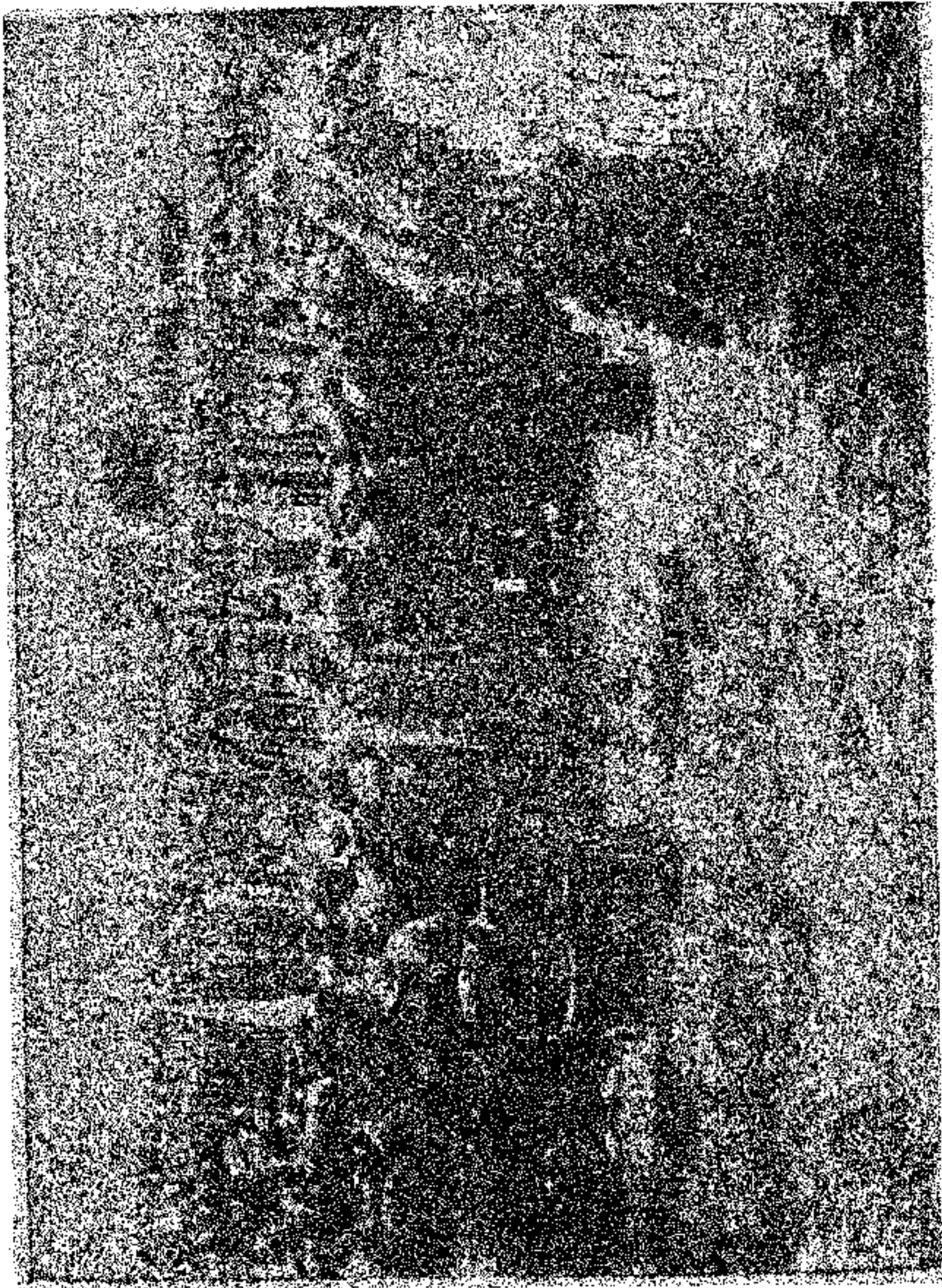
موكب شاهنشاهی در یزد

کامیابی مردم یزد در این روزگار فرخنده

شکر لله بدولت و اقبال موكب شاه دین پناه رسید

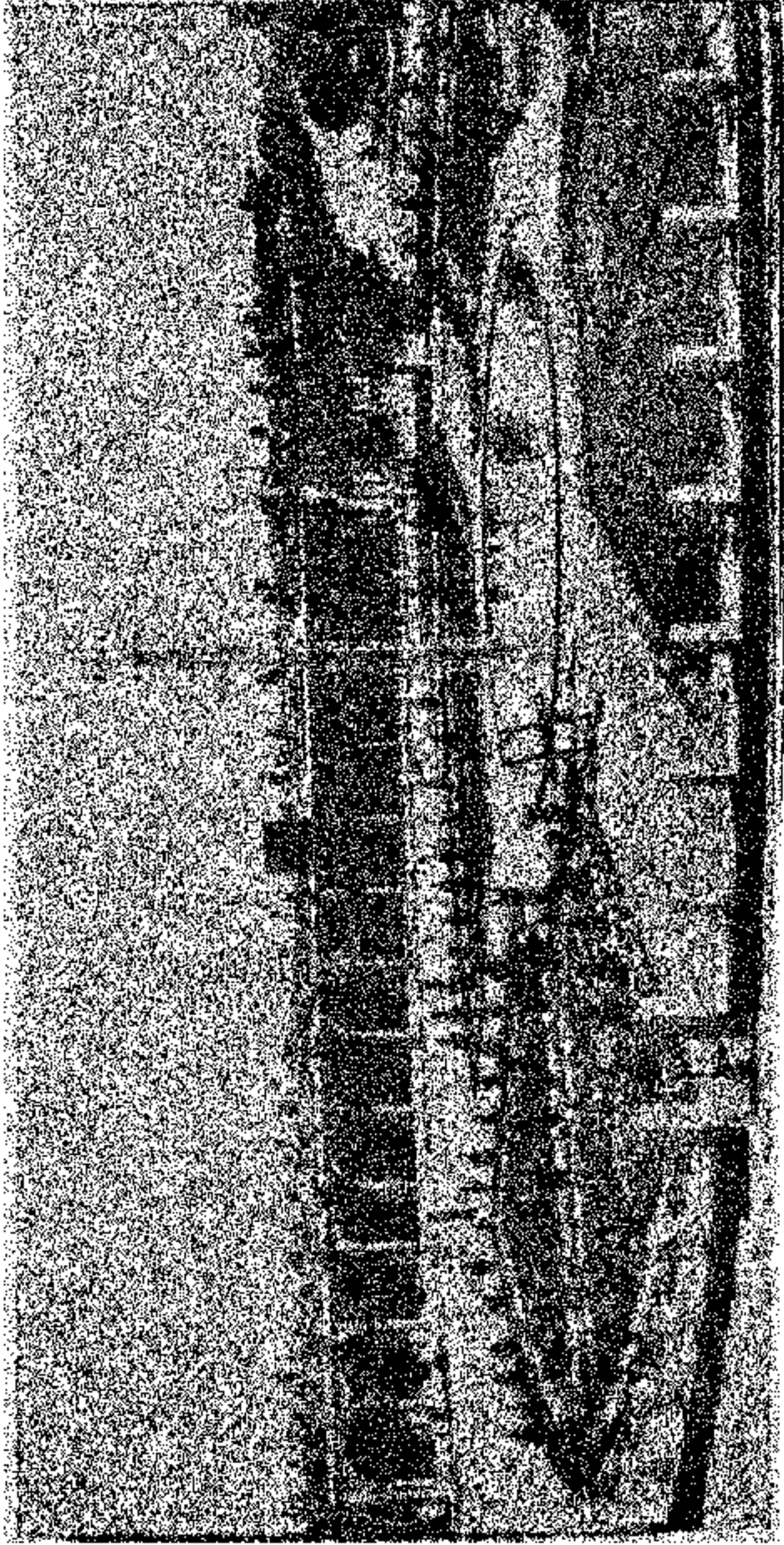
پس از شاه اسمعیل ثانی و نادر شاه افشار و کریمخان زند که شرح مسافرتشان بیزد بیان شد و بعد از آن هم گو یا فتحعلی شاه بطور مختصر سفری بیزد آمده و در تارین قلعه منزل گزیده دیگر بزد بموکب شهریاری مفتخر نگشته بود تا سال پنجم از سلطنت اعلیحضرت اقدس پهلوی دام ملکه یعنی سال یکهزار و سیصد و نه خورشیدی که بزد بموکب همایونی فرق افتخار بر فردان سائید و نا گفته نماند که تا آن موقع هنوز بیزد از ترقیات عصر جدید که همه ایران امروز از آن بهره مند است بهره سرشاری نگرفته بود تنها خیابانی که در سالهای نخستین از تجدید سلطنت در دوره فرمانداری سدید الملک احداث شده بود خیابان مختصری بود که از درب تارین قلعه [دارالحکومه] آغاز و بدرب منزل صدر العلماء که با تکمیل در آنجا بوده و هست ختم میشد و شاید امتداد آن بیش از یکصد و پنجاه و منتهی دو یست متر نبود و بعد از عبور موكب مبارك شاهنشاهی همان خیابان طولش شش برابر شده از درب دارالحکومه تا باغ ملی نزدیک بهزار متر است با فلکه زیبا که در وسط دارد خیابان زیبایی احداث و بنیادان پهلوی نامیده شد و چون همان بخش نخستین آن مسیر موكب همایونی بوده مناسب است عکس آن را یعنی عکس قسمتی از خیابان پهلوی را که بعد از مسافرت همایونی در جشن نهضت با نوان در سر فلکه گرفته شده منذرج آید (۱) و ساختمانهای جدید آن را بنظر خوانندگان عظام برسانیم و سپس بشرح عبور موكب مبارك پردازیم

چنانکه اشاره شد در سال یکهزار و سیصد و نه که سال پنجم سلطنت قویشوک بود موکب هما یوننی از راه کرمان بیزد نزول اجلال فرمود در نجف آباد که یکفر سنگی بزداست سرا پرده سلطنتی برپا و چادرهای دیگری



عکس قسمتی از خیابان پهلوی در جشن نهضت بانوان

هم افراخته شده بود لهذا هیکل مبارک شهر یاری در آنجا برای استراحت
از اتومبیل فرود آمده در سرایرده جلال آر میدند و پس از ساعتی استراحت
نخست طبقه علما و روحانیون را بار حضور عطا فرمودند سپس تجار و اشراف
مشرف شدند آنگاه رؤسای ادارات بالباس رسمی شرفیابی حاصل کرده
هر يك از طبقات بعرض تبریک مقدم مبارک بتوسط نمایندگان خود مفتخر و
باظهار مرحام ملوکانه سر افرا زگشته و بیشتر بیانات ملوکانه حسب المسلك
راجع بآبادی کشور بود و وظیفه میهن خواهی و ترقی طلبی بملاذات شاهانه
بعد از ادای بند و اندرز طبقات متعینین و ابراز عواطف بزرگی سوار شده
عنایت شهر فرمودند و از نجف آباد تا شهر اتومبیل مبارک از بین صفوف
نظامیان و یاسبانیان عبور نموده شاگردان مدارس با دسته های گل
شرفیاب شده بقدری گل جلوی اتومبیل نثار شد که ذات شاهانه با بیانی
لطیف یزد را گلستان خواندند و از آن روز بعد این کلمه بنام یزد پیوسته
غالباً میگویند و مینویسند که (یزد یا گلستان پهلوئی) با جمله مردم یزد از زن
و مرد و عالی و دانی در استقبال اتومبیل شاهنشاهی بر هم سبقت جسته دو طرف
معبور و خیابان را بطور منظم احاطه نموده از بیرون شهر تا درب منزل
صدرالعلماء که محل نزول جلال بود صدای کف زدن و هلهله شادی قطع
نشد و یاد آن هم مرکز از دلها منقطع نمیشود و میتوان گفت از روزی
که بنیان یزد بر پا شده تا این زمان چنان روزگار بخیر و پر مسرتی بخود دادیده بود



عکس فلکه که بعد از مسافرت همایونی در وسط خیا بان پهلوی سا خته شد

باران رحمت

بود موكب شه چو باران نيسان كه از ريكزاري برار دكستان
(مؤلف)

از تصادفات حسنه و اتفاقات عجيبه اينكه در شهر يزدي كه هميشه
آسمانش بر زمين بخیل است و در كمی باران بی مثل در روز و ساعتی كه موكب
همايونی ورود میفرمود پنجه گرم آسمان باز شد و ابر بارش باران
رحمت دمساز گشت آیداشی بلکه گوهر فشانی سحاب رحمت جلوی موكب
سلطنت بطوری شروع شد كه نكته سنجین خرده بین میگفتند هاتوا ابر رحمت
تهی دستی ملت را جبران میکند و یوزش میطلبد كه شهر یا را هر چند موكب
تا چنان اربت را الو لوشهوار سزاوار و در خورشید را است ولی فرزندان
یزدیت را آن مایه و مقدار نیست و من از جانب یزدان ما مور جبرانم
باری باران شادی مردم را يك بر هزار بیفزود و عمو ما این موهبت را
بقال نيك گرفته بهمد یگر فرخ باد همی گفتند و همی گفتند كه در سلطنت همايونی
یزداز بی آبی نجات خواهد یافت (۱) و بتمام معنی یزد دكستان پهلو ی
خواهد شد (آمین یا رب العالمین)

پن پرائی در عقدا

مر حوم مشیر الممالك كه ذكرش گذشت و حقاً ما به افتخار یزدیان
بود و در مجلس مؤسسان هم نمایندگی داشت چون دانت ذات همايونی
بیش از یکشب در یزد اقامت نمی فرمایند شبانه بناه و نقاشی بقدا بیست فرسخی
یزد فرستاد تا عمارت او را كه در آنجا داشت سفید کرده و در هزار نك زده

۱- اگر جاه آرتیزنی كه در نظر است انجام شود بی شبهه یزد بهترین شهر های

و اثاثیه از یزد بد آنجا فرستاد و وسائل پذیرائی ذات هما یونانی را در عقدا
 فراهم کرد و پدر تا جدا ر نیز را ضی نشاند سر افکنده شود و ساعتی
 چند در منزل او نزول اجلال فرموده و بر افتخار نمودند باری ذات اقدس
 بکشب بیشتر در یزد اقامت فرموده از منزل صدر العلماء صبح روز دوم حرکت به
 کاشان فرمودند و چنانکه شنیده شد از مصنوعات زرگری و بافته های حریر
 یزد اظهار خشنودی فرموده تشویق زیاد بهتر مندان یزدی فرموده اند

ترکیب بند اثر طبع شکوهی

آقای شکوهی که در قسمت تذکره شعراء ذکرش گذشت بمناسبت موکب
 هما یونانی در یزد ترکیب بندی سروده مشتمل بر پنج بند که برای نمونه دو بند
 از آن در اینجا درج میشود

✽ بند دوم ✽

تاشه مشرق جنوب ملک را دیدار کرد
 سر بر خاک وطن را مطلع الانوار کرد
 تا گرفت اندر کف کافی ز مام کار ملک
 ترک خورد و خواب کرد در نیج بر دو کار کرد
 عزم را باز و گشود و ملک را نیر و فرود
 رخند بر گفتار بست و تکیه بر کردار کرد
 راه آهن را که در راه عمل صد کوه بود
 او بعزم آهنین آن راه را هموار کرد
 بس پسندیده است در دنیای نور انوار شاه
 مردم دنیای نور را محو این رفتار کرد
 تا یزد آمد شه شه زین رعیت پروری
 التفاتی بی نهایت شفقتی بسیار کرد
 روح صاحب همت آل مظفر شاد شد
 مهد پاک شاه یحیی خرم و آباد شد